

چاپ یازدهم

خود و آنچه ازوست

ماکس اشتیرنر

نیما حیاتی مهر

الانسان ۱۳۰۲

خود و آنچه از اوست / ماکس اشتیرنر

جلد اول و دوم

ترجمه و ویرایش از نیما حیاتی مهر

طرح جلد از رانوسا عجمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۸۳۸۲-۱

ASIN : B08FHFYVZW



نشر شدت

Sheddatt.com

سرشناسه: Stirner Max ماکس اشتیرنر، ۱۸۰۵ - ۱۸۵۶ م.

عنوان و نام پدیدآور: خود و آنچه از اوست / ماکس اشتیرنر؛ برگردان نیما حیاتی مهر.

مشخصات نشر: تهران: نشر شدت، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۳۰۵ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س م.

شابک: ۸۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۸۳۸۲-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Der Einzige und sein Eigentum

شناسه افزوده: حیاتی مهر، نیما، ۱۳۶۴، - مترجم

ASIN: B08FHFYVZW

کلیه حقوق این اثر متعلق به نشر شدت می باشد

و هرگونه انتشار و توزیع آن به هر نحو بیگرد قانونی دارد

جهت مشاهده و سفارش سایر کتاب‌های نشر شدت به آدرس زیر مراجعه نمایید:

Sheddat.com



نشر شدت
Sheddat.com

مقدمه مترجم

«انسان آنی است که از چیزها می سازد.» - ماکس اشتیرنر

ماکس اشتیرنر را بنیان گذار مکتب خودمداری می شناسند. او یکی از مهم ترین فلاسفه ی خارج از جریان فلسفه است و شاید در میان هگلی های جوان باهوش ترین و درعین حال عجیب ترین آن ها باشد. او شاید تنها کسی باشد که صرفا با بهره گیری از هوش فلسفی و درک شگفت انگیز خود، تاریخ آن زمان محتمل در نتیجه ی ظهور کمونیسیم و سلطه ی سوسیالیستی را پیش بینی نمود. او آن چنان زیبا و بعضا دقیق این کار را انجام می دهد که مخاطب در شگفتی می ماند که چگونه این دیدگاه ساختارشکن و پیش گویانه از سلطه ی اجتماعی و دولتی آن زمان توسط فداییان راه برابری دیده نشد.

ترجمه: نیما حیاتی مهر

این از نشانه‌های فیلسوفی است که نه تنها اندیشه‌ای یگانه دارد که در انتقال آن نیز بی‌نظیر است. شاید این دلیل این موضوع باشد که اشتیرنر بعد از این کتاب و چند مقاله چیزی ننوشت و تلاش نکرد تا ایده‌اش را گسترش دهد. شاید به دید او چنین شاهکاری کافی بود.

به این کتاب لقب بمب داده‌اند و به درستی می‌توان گفت بیشتر یک بمب است تا کتاب. بمبی که در آلمان قرن نوزده زمانی که سیل فیلسوفان بزرگ و کوچک در حال سیستم‌سازی و چیدن بایدها و نبایدهایشان روی هم بودند منفجر شد و هرکدام را به سمتی پرتاب کرد. ژنده‌پوشان سوسیالیست و کمونیسم به یک‌سو، قدیسانی چون هگل و فویرباخ اخلاق‌گرا را به سوی دیگر و برونو باوئر و دیگر بشرپرستان را به سوی دیگر.

البته هرکدام از تفاله‌های این بمب پس از آنکه فیلسوف یگانه‌ی سازنده‌ی آن دست به انفجاری دیگر نزد، از فرصت پیش‌آمده از فراموش شدن موقتی کتاب استفاده کردند و آرام‌آرام آجرهای پاشیده‌ی سیستم‌هایشان را دوباره روی هم چیدند. اما به نظر می‌رسد که کتابی که این چنین جهان حقوق بشری بیمار امروز را پیش‌بینی کرده است، هنوز باروت‌اش تمام نشده.

در متن اصلی برخی کلمات جهت تاکید در گیومه و برخی به صورت ایتالیک آورده شده‌اند. کلماتی که در گیومه آورده شده بود عینا در ترجمه نیز به همان شکل آورده شد و آنهایی که به صورت ایتالیک بود را ترجیح دادم که به حالت بولد یا پررنگ‌تر در آوردم چراکه مقصود نویسنده تاکید است و در زبان فارسی تاکید با پررنگ‌تر کردن بهتر انتقال می‌یابد و مقصود نویسنده از دست نمی‌رود.

ایگوییسم را ایگوییسم ننوشتم چون برای مخاطب فارسی‌زبان گنگ است و شانه‌خالی کردن از زیر ترجمه‌ی عبارت کلیدی کتاب. خودمداری نشان‌دهنده‌ی آنی است که بر مدار خود می‌چرخد و با عبارت معمول و ساده‌ی خودخواهی نیز تفاوت دارد و حسی بالغ‌تر و پخته‌تر از خودخواهی در خواننده القا می‌کند. ضمن آنکه این دو واژه هر دو در متن اصلی استفاده شده‌اند و باید تمایز داده شوند. تمایزی که دقیقاً معادل تمایز کتاب باشد.

نام کتاب در زبان اصلی Der Einzige und sein Eigentum

است و ترجمه‌ی دقیق آن «آن یگانه و آنچه به او تعلق دارد» است. مترجم انگلیسی‌زبان آن را The Ego and His Own ترجمه کرده که و فریدون فاطمی در هگلی‌های جوان از متن انگلیسی آن را «خود و آنچه ازوست» برگردانده است.

ترجمه: نیما حیاتی مهر

از آنجاکه منظور نویسنده از یگانه، وجود و خودیت بیان‌ناشدنی هر فرد، یا منِ یگانه‌ی هر فرد است، البته واژه‌ی «من» می‌تواند جهت ابهام‌زداییِ عنوان به جای یگانه قرار گیرد. باین‌حال به دلیل کاربردهای چندگانه‌ی واژه‌ی «خود» در زبان فارسی که هم در ترجمه‌ی اگو (ego) و به همین ترتیب ایگوییسم به کار می‌رود و همچنین کاربرد ارجاعی به من چیزها (مثل دستِ خودم، اندیشه‌ی خود) دارد و همچنین به دلیل اینکه این کتاب از مدت‌ها قبل به همین نامی که در هگلی‌های جوان آمده، نزد بسیاری شناخته شده است، به نظر معادل بهتری آمد.

همچنین «آنچه ازوست» در نگاه من بهتر از «دارایی» است چراکه دومی ممکن است برای مخاطب ناآشنا تصویری صرف از ملک و مال، اثاث، پول و ازاین‌دست بسازد.

مورد مهم دیگر برگردان Fleisch (به انگلیسی flesh) است که نمی‌توان برای آن معادل «شهوت» را برگزید. در اینجا می‌توان به تفاوت‌های دو واژه‌ی «بدن» و «تن» توجه کرد. درحالی‌که دو واژه در نگاه اول دایره‌ی معنایی تقریباً منطقی را نشان می‌دهند، صفت‌های «بدنی» و «تنانه» از هم بسیار فاصله می‌گیرند. درحالی‌که «بدنی» ذهن را به چیزهایی از زخم انگشت تا ریزش مو و ازاین‌دست می‌کشاند، «تنانه» صفتی است که به نظر من خود را بیشتر به Fleisch نزدیک

می‌کند (البته مسلم است که «کالبد» و «جسم» و «گوشت» هم معادل-هایی مناسب نیستند). پس برای اسم‌سازی از «تنانه» می‌توان به «تن» برگشت یا با پسوندی مضاعف «تنانگی» را در مقابل Fleisch ساخت. بدین ترتیب با استفاده از دو معادل، شبیه به میخ کردن تابلویی چموش با چهار میخ به دیوار، تنانگی را به‌عنوان معادل Fleisch پیشنهاد می‌دهم. بدین شکل به همان سبک معادل‌سازی «جنسیت»، شکافی می‌اندازیم میان دو واژه‌ی «بدن» و «تن». در هر دو مورد این به‌اصطلاح جابه‌جایی معنا در درجه اول چندان زیاد نیست. علاوه بر آن، این معنا با حسی که در درون خود واژه یا مشتقات آن مثل «تنانه» یا «تنانگی» وجود دارد تا حدی همخوان است. در این تمایز «بدن» تبدیل به خود آن فیزیولوژی بدن می‌شود و «تن» مثل Fleisch، چیزی مابین «بدن-گوشت» و «بدن-شهوت» می‌ماند که البته به نظر خودش چنین بالقوگی را در مقایسه با «بدن» دارا هست.

در نگارش متن پیش‌رو به پیروی از پیشنهادهای داریوش آشوری برای اصلاح خط فارسی ضمائر -م، -ت، -ش، -مان، -اتان، -شان هر جا که رسم‌الخط اجازه داده، به‌صورت مستقل نوشته شده-اند. مثال: کتاب‌ام، چشمات، سخن‌شان.

ترجمه: نیما حیاتی مهر

بر اساس همان پیشنهادها، صورت‌های صرفیِ زمانِ حالِ فعلِ بودن نیز که تکواژهایی مستقل هستند، تا حدِ ممکن جدا نوشته می‌شوند.

مثال: از رحم‌شان است که گریزان‌ام.

نیما حیاتی مهر - پاییز ۹۱

فهرست:

۹	همه چیز برای من هیچ است
۱۵	بخش اول: انسان
۱۶	ا. یک زندگی بشری
۲۸	اا. انسان‌های زمانه‌ی کهن و زمانه‌ی نو
۲۹	ا. باستانیان
۴۸	اا. مدرن‌ها
۵۵	۱-روح
۶۷	شبح زده
۷۸	شبح
۸۵	سکان‌هایی در سر
۱۳۲	۲- سلسله مراتب
۱۹۲	۱- آزادگان
۱۹۳	۱- لیبرالیسم سیاسی
۲۲۹	۲- آزادی سوسیالیستی
۲۴۵	۳- لیبرالیسم انسانی
۲۸۷	پی نوشت

ترجمه: نیما حیاتی مهر

۳۰۳	بخش دوم: من
۳۰۵	۱. قلمرو خود
۳۳۸	۲. دارنده
۳۶۶	۳. قدرت من
۴۱۸	۴. مراوده‌ی من
۶۵۲	۵. لذتِ شخصیِ من
۷۴۲	۶. یگانه

همه چیز برای من هیچ است^۱

آنچه قرار نیست دغدغه من باشد! اولین و مهم‌ترین آن، خواستِ نیک است. سپس خواستِ خدا، خواستِ نوع انسان، حقیقت، آزادی، بشریت، عدالت و علاوه بر آن خواستِ مردم من، حاکم من، سرزمین پدری‌ام و نهایتاً حتی خواستِ ذهن و هزاران خواستِ دیگر. تنها خواستِ من است که هیچ‌گاه قرار نبوده دغدغه‌ی من باشد. «شرم بر آن خودمداری که تنها به خودش می‌اندیشد!»^۲

^۱ نخستین سطر از شعری از گوته به نام «بنای کار خویش بر هیچ نهاده‌ام» - م
^۲ بهتر است در اینجا تذکری بدهم و آن اینکه مخاطب باید خود را با این شیوه‌ی گفتار گونه‌ای که اشتیرنر برای بیان عقاید متفاوت و حتی مخالف خود در گیومه‌ها به کار می‌برد، عادت کند چراکه در متن بسیار تکرار خواهد شد و بسیاری از این جملات نظرات او نیستند و به اندیشه‌های دیگری تعلق دارند که او درصدد نقد آنان است؛ مثل همین نمونه. - م

ترجمه: نیما حیاتی مهر

پس بگذارید نگاهی بیندازیم و ببینیم که آن‌ها چگونه به دغدغه-
های خودشان می‌رسند. آن‌هایی که ما برای خواست‌شان کار می-
کنیم، خود را وقف می‌کنیم و شور و شوق داریم.

شما همواره دانسته‌های ژرفی دارید که درباره‌ی خدا ارائه دهید و هزاران سال است که «ژرفای جوهر الوهیت را گشته» و به کنه آن نظر دوخته‌اید. پس بدون شک می‌توانید به ما بگویید که چگونه خداوند خودش به دنبال «خواست خدا» هست. خواستی که ما جهت خدمت کردن به آن فراخوانده شده‌ایم؛ و البته شما کردار خدا را هم که پنهان نمی‌کنید. حال، خواست او چیست؟ آیا او نیز همان‌طور که از ما خواسته شده، خواستی بیگانه چون حقیقت یا عشق برای خود ساخته یا خواست خود را دارد؟ شما از این شبهه می‌هراسید و به ما اندرز می‌دهید که مسلماً خواست خدا همان خواست حقیقت و عشق است اما این خواست را نمی‌توان برای او بیگانه خواند چراکه خداوند خودش حقیقت و عشق است. شما از این فرضیه می‌هراسید که خداوند ممکن است همچون ما کرم‌های حقیر خواستی بیگانه را بر خواست خودش ارجحیت بخشد. «اگر خداوند خودش حقیقت نباشد، آیا باید خواست حقیقت را کنار بگذارد؟» او فقط به خواست خودش اهمیت می‌دهد، اما چون او همه‌چیز است، پس همه‌چیز خواست اوست! اما ما همه‌چیز نیستیم و خواست ما روی هم‌رفته

کوچک و حقیر است، پس ما باید «در خدمتِ خواستِ بزرگ‌تری باشیم.» اکنون روشن می‌شود که خداوند تنها به خودش اهمیت می‌دهد. خودش تنها دغدغه‌ی اوست. تنها به خودش می‌اندیشد و فقط خودش در برابر دیدگان‌اش قرار دارد. وای بر کسانی که به قدر کافی برایش خوشایند نباشند. او به هیچ‌کس و رای خودش خدمت نمی‌کند و تنها خود را خرسند می‌سازد. خواستِ او، خواستی خودمدارانه است.

در مورد نوع انسان چه؟ در مورد او که می‌بایست خواست‌اش را خواستِ خود سازیم. آیا خواستِ او از آن دیگری است یا اینکه نوع انسان در خدمتِ خواستِ والاتری قرار دارد؟ خیر. او تنها به خود می‌نگرد. نوع انسان تنها منفعتِ نوع انسان را فزونی می‌دهد. او خودش خواستِ خود است. دلیلِ پیشرفت‌اش این است که سبب می‌شود ملت‌ها و افراد در راه خدمت به آن فرسوده شوند و زمانی که آن‌ها آنچه را که نوع انسان نیاز دارد به انجام رسانند، او آن‌ها را به نشانه‌ی سپاس به انبوه زباله‌دان تاریخ پرتاب می‌کند. آیا خواستِ نوع انسان خواستی تماما خودمدارانه نیست؟

هیچ نیازی نمی‌بینم که چیزی را بپذیرم که می‌خواهد خواست-
اش را به دوش ما بیندازد و به ما نشان دهد که تنها دل‌مشغول

ترجمه: نیما حیاتی مهر

خودش و منفعتِ خودش است، نه ما و منفعتِ ما. خودتان به باقی نظر کنید. آیا حقیقت، آزادی، بشریت و عدالت چیزی جز این می-خواهند که شما شیفته‌شان شده و به آن‌ها خدمت کنید؟

آن‌ها همه از کرنشِ غیرتمندانه برای خود لذت می‌برند. تنها به کشورهای که وطن‌پرستانی از جان گذشته از آنان دفاع می‌کنند، نظر کنید. وطن‌پرستان در نبرد با گرسنگی و احتیاج به درون جنگی خونین می‌افتند. این‌ها برای وطن چه اهمیتی دارد؟ وطن با کودی از اجساد آن‌ها «شکوفا می‌شود.» افراد برای «خواستِ بزرگِ وطن» کشته می‌شوند و وطن با چند کلمه از آنان سپاسگزاری کرده و بهره-ی خود را می‌برد. من این را نوعِ بها دهنده‌ی خودمداری می‌نامم.

حال فقط به پادشاهی نظر کنید که عاشقانه به مردم‌اش اهمیت می‌دهد. آیا عمل او از خودگذشتگیِ ناب نیست؟ و آیا او نیست که این‌گونه ساعت به ساعت خودش را فدای مردم‌اش کرده است؟ آری، برای «مردم‌اش.» فقط امتحان کنید. نشان دهید که مال او نیستید و به خود تعلق دارید. به خاطر خارج شدن از خودمداری او، شما یک سفر راهی زندان می‌شوید. پادشاه خواستِ خود را بر هیچ چیز جز خودش قرار نداده است. او تمام و کمال از آنِ خودش است. او فقط

خود و آنچه ازوست - ماکس اشتیرنر

و فقط متعلق به خود است و هر کس که جرئت کند یکی از «مردمِ او» نباشد را تحمل نمی‌کند.

آیا شما با این مثال‌های هوشمندانه نمی‌آموزید که خودمدار بهترین توفیق را دارد؟ من به‌نوبه‌ی خودم از این‌ها درس می‌گیرم و پیشنهاد می‌دهم به‌جای آنکه در منشِ غیرخودخواهانه به آن خودمداران خدمت کنم، یک خودمدار باشم.

خدا و نوع انسان خود را دل‌مشغولِ هیچ‌چیز، هیچ‌چیز جز خودشان، نکرده‌اند. بگذارید من نیز همانند آن‌ها خود را وقفِ خود کنم. کسی باشم برابر با خدا که هیچ همه‌دیگران است، همه‌چیزِ خودم باشم، یگانه^۱ باشم.

اگر خدا و نوع بشر، آن‌گونه که شما می‌گویید به قدر کافی جوهر این را در خود دارند که تماماً متعلق به خود باشند، پس من نیز چیزی کم از آن ندارم و گله‌ای از «پوچی» خود نیز نخواهم داشت. من یک هیچ^۲ به معنای پوچ نیستم بلکه یک هیچِ آفریننده‌ام. یک هیچ که در لوای آن به‌عنوان آفریدگار همه‌چیز می‌آفرینم.

Der Einzige^۱

ترجمه: نیما حیاتی مهر

پس هر دغدغه‌ای که تماماً دغدغه‌ی من نیست، دور باد! ممکن است فکر کنید که دستکم «خواستِ نیک» باید دغدغه‌ی من باشد. آنچه نیک است و آنچه بد؟ من دل‌مشغولیِ من هست و من نه نیک‌ام و نه بد و نه هیچ‌کدام معنایی نزد من دارند.

الوهیت دغدغه‌ی خداست. دغدغه‌ی بشریت انسان است. دغدغه‌ی من نه الوهیت است نه بشر، نه حقیقت، نه نیکی، نه عدالت، نه آزادی و ازاین‌دست، بلکه دغدغه‌ام تنها آن چیزی است که از آن من است و این دغدغه‌ای عمومی نیست بلکه یگانه است، آن‌گونه که من هستم.

هیچ‌چیز والاتر از من برای من نیست!

بخش اول: انسان

فویرباخ می‌گوید انسان برای انسان هستیِ والا است.
برونو باوئر می‌گوید انسان به‌تازگی کشف شده است.
بگذارید نگاه دقیق‌تری به این هستیِ والا و این کشفِ تازه
بیندازیم.